

منطقه گرایی در آفریقا از منظر مکتب کپنهاگ

رحمت حاجی مینه *

استادیار روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شرق

علیرضا وزین

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد الکترونیک

تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۱۲/۰۱ تاریخ پذیرش ۱۳۹۸/۱۰/۰۷

چکیده:

از دیرباز همواره رهبران کشورهای آفریقایی تلاش نموده اند با توجه به تحولات داخلی و بین المللی، ضمن اتخاذ استراتژی واحد منطقه گرایی به منظور وحدت قاره ی آفریقا موجبات رشد و توسعه ی این قاره را فراهم آورند. با تأسیس و ظهور «سازمان وحدت آفریقا» و سیر روند تحول آن که منجر به ایجاد «اتحادیه ی آفریقا» در عرصه ی معادلات ساختاری منطقه ی آفریقا شد، ساز و کاری درون منطقه ای در بین کشورهای عضو به وجود آمد تا به صورت همه جانبه، عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی مشترک را به هم پیوند دهد و فرایند همکاریهای منطقه ای و منطقه گرایی را ارتقا بخشد. وضعیت امنیتی و اقتصادی منطقه ی آفریقا که هم تحت تأثیر بازیگران دولتی و هم بازیگران فرامنطقه ای قرار دارد، فرایند توسعه ی منطقه گرایی را دچار مشکلات و موانعی ساخته که چشم انداز و تحقق اهداف مورد نظر به آسانی قابل دستیابی نباشد.

از طرف دیگر در راستای تحولات جهان و منطقه، کشورهای آفریقایی به ضرورت دریافته اند که برای مقابله با چالش های موجود در آفریقا، نیاز به همبستگی و انسجام بیشتری است تا بتوانند به اهداف اتحادیه ی آفریقا دست یابند. در این مقاله برای مطالعه ی روند همگرایی منطقه ای در آفریقا؛ علاوه بر بررسی موانع ساختاری آفریقا، بحث مسائل امنیتی و تأثیر آن در عرصه ی رشد و توسعه ی کشورهای آفریقایی به عنوان عنصر تعیین کننده مورد نقد و بررسی قرار می گیرد. نویسندگان تلاش دارند تا با رویکردی توصیفی- تحلیلی، منطقه گرایی در آفریقا را با استفاده از مکتب کپنهاگ بررسی کنند.

کلید واژه: منطقه گرایی، اتحادیه ی آفریقا، ساختار اجرایی، مکتب کپنهاگ، امنیت منطقه ای.

مقدمه

منطقه‌گرایی در سیاست بین الملل به گسترش قابل ملاحظه‌ی همکاری‌های سیاسی و اقتصادی میان دولت‌ها و سایر بازیگران در نواحی جغرافیایی خاصی اشاره دارد. اصولاً منطقه به صورت ترکیبی از نزدیکی جغرافیایی، درجه بالای تعاملات، چارچوب‌های نهادی و هویت‌های فرهنگی مشترک تعریف می‌گردد. در اغلب موارد، منطقه‌گرایی بر حسب درجه‌ی انسجام اجتماعی (زبان، قومیت، فرهنگ، مذهب، تاریخ و آگاهی از میراث مشترک)، انسجام اقتصادی (الگوهای تجاری و مکمل بودن اقتصادی)، یکپارچگی سیاسی (نوع رژیم و ایدئولوژی) و انسجام سازمانی (وجود نهادهای رسمی منطقه‌ای) تجزیه و تحلیل می‌شود.

منطقه‌گرایی یا منطقه‌ای شدن پس از جنگ جهانی دوم و در دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ظهور و بروز یافت و با شدت یافتن جنگ سرد برای حدود دو دهه دچار رکود شد و بار دیگر در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و پایان جنگ سرد به طور جدی پیگیری شد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن نظام دوقطبی در جهان، یک نظام تک قطبی به وجود آمد که آمریکا به عنوان قدرت هژمون جهانی پذیرفته شد و قدرت‌های دیگر مانند: کشورهای اروپایی و ژاپن و بعدها چین قدرت‌های رده‌ی دوم به شمار می‌رفتند. در دهه‌ی گذشته، ظهور قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی جدید و سیاست جهانی شدن و پیمان «ماستریخت» سبب شد که بسیاری از کشورها موضوع منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن را دنبال کنند و در واقع پلی مابین کشور خویشتن و جهانی شدن ایجاد کنند.

روند شکل‌گیری منطقه‌گرایی در آفریقا بدین ترتیب بود که در ابتدا نوعی همگرایی در قاره‌ی آفریقا با محدودیتی خاص به وجود آمد و سپس «سازمان وحدت آفریقا» در سال ۱۹۶۳ با ۳۲ عضو، پایه‌ریزی و ایجاد شد و نهایتاً در سال ۲۰۰۲ «اتحادیه‌ی آفریقا» با ۵۱ عضو تأسیس گردید. در واقع اتحادیه‌ی آفریقا با الگوبرداری از اتحادیه‌ی اروپا و استفاده از تجربه‌ی تأسیس سازمان وحدت آفریقا در سال ۱۹۶۳ به عنوان طرحی نوین برای رفع مشکلات اساسی مردم و با هدف فراهم آوردن شرایط مناسب زندگی برای شهروندان آفریقایی و ایجاد فرصتی مناسب برای آنها در قرن ۲۱ شکل گرفت.

منطقه‌گرایی در آفریقا به دو دلیل دنبال شده است: اول به منظور ارتقای یکپارچگی سیاسی و یا دستور کار «پان آفریکانیسم» (جنبش ضد استعماری و ضد نژادپرستی کشورهای آفریقایی)

می باشد. دوم جنبه ی اقتصادی بوده تا رشد و توسعه را تقویت کنند. منطقه گرایی، به ویژه یکپارچگی بازار، به عنوان «راه حل مشکلات» ایجاد شده توسط اقتصادهای کوچک آفریقایی در نظر گرفته شد. چنین استدلال می کنند که با یکپارچگی بازار، اقتصاد مقیاسی (کسب مزیت کاهش هزینه در اثر افزایش حجم تولید) اجرا می شود و صنعتی شدن به دنبال آن خواهد آمد (Margaret LEE, 2002:8).

از دیرباز مقوله ی امنیت، نقش مهمی را در بروز تنش و تحولات سیاسی در منطقه ی آفریقا ایفا نموده و همواره بازیگران دولتی در عرصه ی رشد و توسعه ی جامعه بر این موضوع تأکید گذارده اند و آن را چالش بزرگ در روند اقتصادی - اجتماعی کشورهای در حال توسعه می دانند و از طرف دیگر در سالهای اخیر با بروز و ظهور گروه های تروریستی افراطی در مناطق مختلف آفریقا، تهدیدی مضاعف برای چشم انداز آینده ی آفریقا به وجود آمده است.

با توجه به سؤال مقاله؛ «منطقه گرایی در آفریقا با استفاده از مکتب کپنهاگ چگونه قابل تحلیل است؟» در پاسخ به سؤال، این فرضیه مطرح می شود که «نظریه ی مکتب کپنهاگ، از قابلیت تحلیل در تحولات و چالش های منطقه آفریقا برخوردار است».

بنابراین در این نوشتار ابتدا به دیدگاه مکتب کپنهاگ پرداخته می شود و سپس ظرفیتهای قاره ی آفریقا و موانع مهم در منطقه گرایی این قاره بحث می شود و در نهایت پیامدهای چالش های امنیتی و تأثیر آن بر سایر حوزه ها در منطقه ی آفریقا مورد ارزیابی قرار می گیرد.

ادبیات و پیشینه ی تحقیق

از آن جا که مسئله ی اصلی مقاله در خصوص چگونگی تحلیل منطقه گرایی در آفریقا با استفاده از مکتب کپنهاگ است؛ در زمینه ی «منطقه گرایی در آفریقا» مقالات مختلفی مانند «منطقه گرایی در آفریقا و الگوی اتحاد اروپایی» تألیف، منصور رحمانی و «اتحادیه اروپا، اتحادیه آفریقا، نبوغ و خلاقیت یا الگوبرداری» تألیف، مهدی رستگار اصل صورت پذیرفته است، ولی در مقالات، تنها اشاره ی مختصری به بحث «بی ثباتی سیاسی» از موانع همگرایی در آفریقا و برقراری همگرایی اقتصادی و امنیتی منطقه ای گردیده است. همچنین در خصوص دیدگاه امنیتی مکتب کپنهاگ مقالاتی نظیر «تأملی بر مبانی و مفاهیم مکتب کپنهاگ» تألیف، نبی اله ابراهیمی و «جایگاه امنیت در مکتب کپنهاگ» تألیف، محمد تقی آذرشب به ارائه ی چارچوب

جهت بررسی تحلیلی امنیتی می پردازد. تاکنون تحقیق و مقاله ای در رابطه با تحلیل منطقه گرای آفریقا از منظر مکتب کپنهاگ انجام نشده است.

چارچوب نظری : مکتب کپنهاگ

در زمینه ی امنیت در سیاست خارجی و روابط بین الملل، نظریه های مختلفی وجود دارد و هر کدام با دیدگاهی خاص بدان پرداخته اند. به ویژه پس از جنگ سرد، برای مطالعات امنیتی، فضای بررسی و پژوهش بهتری فراهم شد. در روند ظهور و بروز نظریات گوناگون، واقع گرایی و نو واقع گرایی چنین مطرح می کنند؛ مهم ترین ارجحیت و هدف کشورها در نظام بین الملل آنارشیک، برقراری امنیت و مهم ترین ابزار تأمین آن، قدرت است و موازنه ی قوا در سطح سیستمی و ارتقای توان نظامی را عامل امنیت می دانند. تهدیدات مشترک می تواند به شکل گیری ائتلاف های بین المللی و منطقه ای منجر شود؛ اما چیزی که اصالت دارد، منافع ملی است.

نظریه ی لیبرالیسم؛ اعتقادی به دولت به عنوان تنها تأمین کننده ی امنیت ندارد و توجه به حقوق بشر، هویت های فرهنگی و حیات اقتصادی و محیط زیست از اولویت برتری برخوردار است و امنیت به بستر و فضایی در روند مشارکت مردم در سطح بین المللی نیاز دارد تا با تقویت چندجانبه گرایی و همکاریهای متقابل از انحصار متخصصان امنیت و سیاست گذاران دولتی خارج شود و از بروز تهدیدات امنیتی جلوگیری نماید.

نظریه پرداز انگلیسی به نام «باری بوزان»^۱ با نگارش کتاب «مردم، دولت و هراس» تلاش کرد تا مطالعات امنیتی را از روابط نظامی کشورها تفکیک کند و تأکید خاصی بر جنبه های اجتماعی امنیت داشت. در واقع مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که بر آثار و نقطه نظرات «باری بوزان»، «الی ویور»^۲ و «جپ دو ویلد»^۳ از دانشمندان «موسسه پژوهشی صلح کپنهاگ»^۴ گذاشته اند. اندیشمندان این مکتب در چارچوب نظری خود، این چهار موضوع را عنوان نمودند؛ در درجه ی نخست: موضوعات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و محیط زیستی را به حوزه ی امنیت افزودند.

1- Barry Buzan

2- Ole Waever

3- Jaap de Wilde

4- Copenhagen Peace Research Institute(COPRI)

دوم؛ امنیت را به عنوان مفهومی چند سطحی بازسازی کردند. سوم؛ نظریه ی امنیت منطقه ای به هم پیوسته را ارائه دادند و چهارم؛ برای تحلیل و تبیین امنیت، مفاهیم "امنیتی شدن" و "امنیت زدایی" را مطرح کردند(حاجی مینه، ۱۳۹۲: ۱۵).

تحلیل منطقه گرایی از لحاظ «امنیتی» در مکتب کپنهاگ به عنوان چارچوب نظری این مقاله، اشاره به تمایز بین امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی دارد و مجموعه های امنیتی منطقه ای، سه انگاره ی اصلی مکتب کپنهاگ را شکل داده است (Wæver, 2004:8).

«باری بوزان» در خصوص مفهوم امنیت معتقد است که امنیت به وضعیتی گفته می شود که طبق آن ارزشهای اساسی جامعه مانند حاکمیت و تمامیت ارضی مورد تهدید واقع شود و البته اگر امکانات مقابله با آن نیز در دسترس و بیش از امکانات تهدید باشد، امنیت حاصل است. اما اگر حجم و خطر تهدید بیش از امکانات باشد، در آن صورت سبب بروز ناامنی خواهد شد(بوزان، ۱۳۷۹: ۱۲). مجموعه ی امنیتی منطقه ای مبنی بر این موضوع است که مجموعه ای متشکل از کشورها که حفظ امنیت هر یک، در گرو حفظ امنیت دیگری است و تهدید امنیت هر یک به مثابه تهدیدی علیه امنیت دیگری است و از این منظر «بوزان» در این نظریه دو گام مهم در تحلیل مفهوم امنیت برداشت: نخست توجه به سطح تحلیل منطقه ای بر پایه ی ماهیت رابطه ای امنیت و درک آن به عنوان یک پدیده ی به هم وابسته و نه صرفاً یک موضوع جدا از هم و دوم ترسیم طیف کاملی از لایه های تحلیل (Buzan, 1982:105).

مکتب کپنهاگ، تهدیدات امنیتی و ماهیت امنیت را تنها در چارچوب موضوع نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی مورد بررسی قرار نمی دهد، بلکه وابستگی متقابل امنیتی و تحلیل منطقه ای امنیت را نیز مد نظر دارد. به عبارت دیگر این مکتب، مطالعات امنیتی را که از ویژگی های دوران جنگ سرد است از حوزه ی مطالعات راهبردی دوران جنگ سرد تفکیک کرده و آن را ذیل روابط بین الملل و مطالعات راهبردی را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است(عبدالله خانی، ۱۹۳۱: ۱۱۹). همچنین معتقدند که دولت دیگر تنها مرجع امنیت نیست، بلکه افراد، گروه های فراملی، سازمانهای غیر دولتی فراملی و فروملی، رسانه و تروریسم همگی در محدوده ی بحث امنیت مرجع هستند. در خصوص چند بعدی بودن امنیت، بر این باورند که بایستی تأثیر فرهنگ، محیط زیست، تمدن و از همه مهمتر، مذهب را به خوبی درک نمود.

ظرفیت های قاره آفریقا

آفریقا دومین قاره ی بزرگ جهان با ۳۰/۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت، یک پنجم خشکی های زمین را در بر گرفته است. در این قاره، ۵۴ کشور مستقل وجود دارد و بیش از یک میلیارد و دویست میلیون نفر که ۱۵ درصد جمعیت دنیا را تشکیل می دهند، در آن زندگی می کنند. به رغم اینکه نام آفریقا همواره یادآور فقر و فلاکت بوده است، اما بر اساس برآوردهای بین المللی ۹۶ درصد الماس، ۹۰ درصد کروم، ۸۵ درصد پلاتین، ۵۰ درصد کبالت، ۵۵ درصد منگنز، ۴۰ درصد بوکسیت، ۱۳ درصد مس، ۵۰ درصد فسفات، ۶۵ درصد طلا، و ۳۰ درصد توریوم و اورانیوم جهان در آفریقا قرار دارد. این در حالی است که آفریقا مالک ۲۰ تا ۲۵ درصد پتانسیل هیدروالکتریک جهان نیز هست که تا کنون بخش کوچکی از آن تحت کنترل درآمده است.

آهن، قلع، روی، سرب، زغال سنگ، سنگهای قیمتی و نیکل در آفریقا به وفور یافت می شود. ۱۰ کشور این قاره از جمله نیجریه، لیبی، گابن، الجزایر و آنگولا از صادرکنندگان نفت هستند. به دلیل باران های فراوان بیشتر زمینهای این قاره حاصل خیز است و جنگلهای انبوه در کنار مزارع سرسبز از ثروتهای خدادادی آفریقا محسوب می شود. آفریقا بازار یک میلیارد نفری دارد، ۵۴ کشور آفریقایی نقش و جایگاه مهمی در تصمیمات سازمان ملل دارند. کانها و معادن این قاره، ۹۶ درصد الماس، ۹۰ درصد کروم، ۸۵ درصد پلاتین، ۵۰ درصد کبالت، ۵۵ درصد منگنز، ۴۰ درصد بوکسیت، ۱۳ درصد مس، ۵۰ درصد فسفات، ۶۵ درصد طلا، ۳۰ درصد کوریوم و اورانیوم جهان را دارا است. ۱۰ کشور آفریقایی نیجریه، لیبی، الجزایر، گابن، آنگولا، گینه استوایی، سودان، چاد و موریتانی صادرکنندگان نفت و گاز هستند. از نظر ژئوپلیتیک، قرار گرفتن آفریقا در بین قاره های آسیا و اروپا و وجود چهار آبراه استراتژیک دریایی (کانال سوئز، تنگه ی جبل الطارق، باب المندب و دماغه ی امیدنیک) اهمیت ویژه ای به این قاره داده است. به لحاظ فرهنگی بیش از ۵۵ درصد از مردم آفریقا مسلمان هستند و به عبارتی می توان گفت: آفریقا تنها قاره ای است که بیشتر جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می دهند (محمدی، ۱۳۹۵).

این قاره از ثروت های بسیاری که داراست، بهره نمی جوید و پر واضح است که قاره ی آفریقا سرشار از منابع طبیعی است که حتی پایان ناپذیر است و هنوز از لحاظ زمین های زراعی و منابع انسانی بسیار غنی است و در عین حال می توان گفت که در حال تلاش برای توسعه می باشد ولی به جای یادگیری از موفقیت ها و شکست های مدل های توسعه که توسط جهان تجربه شده

اند، همچنان در چنبره‌ی سیاست‌های بی‌ثمر فرو رفته است. چند عامل کلیدی، علت این وضعیت هستند.

پس از پایان استعمار، تقریباً تمام کشورهای آفریقایی توسط نخبگانی بدون دیدگاه سیاسی میان‌مدت یا بلندمدت، مدیریت شده‌اند. این نخبگان جایگزین استعمارگران سابق، دچار جاه‌طلبی و بیشتر نگران وضعیت خویش بودند تا مردمی که ادعا داشتند حافظ و مدافع منافع آنها هستند. در نتیجه؛ نظام استعماری به سادگی در فرم دیگری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تداوم یافت. به این موضوع باید عدم اطمینان در زمینه‌ی اقتصادی و عدم سرمایه‌گذاری و حاکمیت بخش غیررسمی را افزود.

وضعیت کشورهای آفریقایی در دوران گذار استقلال، تبدیل به وابستگی واقعی در برابر قدرت خارجی، به ویژه قدرتهای استعماری سابق گردید. عدم تفکر درون‌زا یا پیشرو و اراده‌ی سیاسی برای اعمال تغییر توسط تمامی اقدامات همسو، سبب شد سیاست‌های فعلی به صورت پیش‌بینی موقعیتی درآید که ضمانت اجرایی نداشت.

بیش از پنجاه سال پس از استقلال بسیاری از کشورهای آفریقایی، هنوز نظام آموزش و پرورش مطابق و سازگار با واقعیت‌های جهان امروز و تکامل جوامع آفریقایی نیست و آموزش عالی نیز تا حدّ زیادی منجر به تولید فارغ‌التحصیلان بیکاری می‌شود که در زندگی قادر به انجام کار و فعالیت در اموری که آموزش دیده‌اند، نمی‌باشند. در این زمینه، آموزش فنی و حرفه‌ای باید در اولویت قرار داده می‌شد تا در آینده افراد به صورت کارآفرین در جامعه به ایفای نقش بپردازند؛ ولی متأسفانه در این رابطه، نظام آموزش و پرورش آفریقا ضعیف و ناکارآمد باقی مانده است. تغییرات در زمینه‌ی سیستم آموزشی، یکی از راه‌حل‌های کاملاً مناسب برای حلّ و فصل مسائل مربوط به توسعه در آفریقا است (Boni Teiga, 2016).

با توجه به ترسیم آن چه در خصوص ظرفیت‌ها و ثروت سرشار منابع طبیعی و معدنی و نیز نیروی انسانی جوان این قاره بیان گردید، در ادامه به اتحادیه‌ی آفریقا به عنوان الگوی منطقه‌گرایی در آفریقا می‌پردازیم.

اتحادیه ی آفریقا

در ابتدا معمر قذافی، طرح تأسیس «ایالات متّحده ی آفریقایی» که از ساختار اتحادیه ی اروپا الگو گرفته بود، ارائه کرد که طی نشست‌های بعدی، پس از بررسی طرح کنار گذاشته شد و بررسی طرح اتحادیه ی آفریقا در دستور قرار گرفت. در واقع «اتحادیه ی آفریقا» با این هدف پایه ریزی شد که موضوع یکپارچگی اقتصادی و سیاسی آفریقا را تسهیل نماید و نهادهای اتحادیه را با اقتدار کافی و تقویت ظرفیت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، توسعه بخشد و دولت‌های آفریقایی را به سمت تأمین منافع سیاسی و اقتصادی داخلی در راستای این اهداف سوق دهد و در نهایت آفریقا را به سوی ایجاد همگرایی منطقه‌ای با خصیصه ی چند ملیتی جهت دهدولی موضوعات مختلفی سبب گردید که این روند، تلاش و تداوم امور را دچار ضعف و سستی شود و با توجه به مشکلات موجود در کشورهای مختلف آفریقایی، انسجام و وحدت رویه در اتحادیه آفریقا با چالش‌های بسیاری مواجه است که اهم آن به شرح ذیل می باشد:

چالش ساختاری: بر اساس ماده ی پنجم سند تأسیس اتحادیه ی آفریقا در سی و ششمین اجلاس سران آفریقا که در سال ۲۰۰۰ میلادی در کشور «توگو» به امضای بیست و هفت نفر از رؤسای جمهور کشورهای آفریقایی رسید، نهادهایی به شرح ذیل در نظر گرفته شد: مجمع اتحادیه ی آفریقا، شورای اجرایی، پارلمان آفریقایی، دیوان عدالت و حقوق بشر، کمیسیون اجرایی، کمیته ی دائمی نمایندگان، کمیته های فنی و تخصصی، شورای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شورای صلح و امنیت و مؤسسات مالی (طالشی صالحانی، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

در سال ۲۰۰۰ میلادی در نشست وزرای خارجه ی کشورهای آفریقایی در ابوجا پایتخت نیجریه) تحت عنوان "کنفرانس امنیت، توسعه و هماهنگی آفریقا" شش مرحله برای تأسیس اتحادیه ی آفریقا پیش‌بینی گردید که مورد قبول وزیران خارجه ی کشورهای آفریقایی قرار گرفت. این مراحل عبارتند از:

الف) تقویت همگرایی منطقه‌ای موجود و تأسیس سازمان‌های منطقه‌ای جدید در مناطقی که نیازمند چنین همگرایی‌هایی است (در مدّت ۵ سال).

ب) تثبیت تعرفه‌ها و سایر موانع تجارت منطقه‌ای و تقویت هماهنگی میان بخش‌ها، به ویژه در حوزه‌های بازرگانی، کشاورزی، مالی، حمل و نقل، ارتباطات، صنعت، انرژی و همچنین هماهنگی فعالیت‌های سازمان‌های منطقه‌ای موجود (در مدّت ۸ سال).

ج) تأسیس منطقه‌ی آزاد تجاری و اتحادیه‌ی گمرکی در سطح هر یک از سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای موجود (در مدت ۱۰ سال).

د) هماهنگی و یکپارچه‌سازی تعرفه‌ها و نظام‌های بدون تعرفه در میان سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای موجود با نگرش به تأسیس یک اتحادیه‌ی گمرکی قاره‌ای (به مدت ۳ سال).

ه) تأسیس بازار مشترک آفریقا و اتخاذ سیاست‌های مشترک در زمینه‌ی بازار (به مدت ۴ سال).

و) یکپارچگی در عرصه‌ی تمامی بخش‌ها و تأسیس بانک مرکزی آفریقا، پول واحد آفریقایی و تنظیم اتحادیه‌ی مالی و اقتصادی آفریقا و نیز ایجاد نخستین پارلمان آفریقایی (به مدت ۵ سال).

ناتوانی‌های بنیادی ساختاری در اتحادیه‌ی آفریقا به دلیل نبود ساز و کارهای اجرایی لازم و نهادهای هماهنگ‌کننده‌ی سیاست‌های کشورهای آفریقایی و لازم‌الاجرا نبودن قوانین مصوب در حد کفایت، مانعی جدی، فراروی توسعه‌ی همکاری‌های درون قاره‌ای به شمار می‌آید.

اخیراً در نشست دو روزه‌ی اتحادیه‌ی آفریقا در اتیوپی در تاریخ ۱۷ و ۱۸ نوامبر ۲۰۱۸ میلادی؛ «پل کاگامه»^۱، رئیس اتحادیه‌ی آفریقا و رئیس جمهور رواندا، در حضور سران ۵۵ کشور آفریقایی، با اشاره به تحولات و رویدادهایی که در قاره‌ی آفریقا و جهان رخ داده است، ضرورت و فوریت طرح اصلاح ساختار اتحادیه‌ی آفریقا را پیشنهاد کرد مبنی بر این که اولویت‌های اتحادیه‌ی آفریقا به مسائل امنیتی، سیاسی و همگرایی اقتصادی محدود شود (Kagame, 2018).

هرچند در بیانیه‌ی پایانی نشست اتیوپی، ساختار اتحادیه‌ی آفریقا به یک رئیس و یک معاون و شش کمیسیون به ترتیب؛ کمیسیون اول؛ کشاورزی، توسعه‌ی روستایی، اقتصاد آبی و محیط زیست پایدار؛ کمیسیون دوم؛ توسعه‌ی اقتصادی، تجارت و صنعت و معدن، کمیسیون سوم؛ آموزش، علم، فناوری و نوآوری، کمیسیون چهارم؛ زیرساخت و انرژی؛ کمیسیون پنجم؛ امور سیاسی، صلح و امنیت، کمیسیون ششم؛ بهداشت، امور انسانی و توسعه‌ی اجتماعی تغییر یافت (Kagame, 2018)، ولی مهمترین هدف از طرح موضوع اصلاح ساختار، کاهش وابستگی‌های

^۱- Paul Kagame

مالی این اتحادیه به نهادهای بین‌المللی و کارآمدتر کردن نشست‌ها و تصمیمات این اتحادیه در صحنه‌ی عمل است. در واقع مداخلات غرب در آفریقا و سیاست‌های مداخله‌جویانه‌ی آنها سبب شده تا اکنون بسیاری از مقامات آفریقا درصدد کاهش وابستگی‌های این قاره به کشورهای غربی باشند. از این رو، علاوه بر اصلاح ساختار اتحادیه‌ی آفریقا، حل مشکلات اقتصادی از طریق افزایش همکاری‌های منطقه‌ای، افزایش همکاری‌های نظامی و امنیتی در راستای مبارزه با گروه‌های تروریستی و باندهای قاچاق انسان و مواد مخدر و همچنین کمک به رفع بحران‌های سیاسی در برخی کشورهای این منطقه مد نظر قرار گرفته است. آفریقا با چالش‌های امنیتی بزرگی اعم از تروریسم، خشونت و افراطی‌گری و تجارت مواد مخدر مواجه است که همه‌ی این‌ها مانعی در برابر توسعه‌ی پایدار است و مقابله با آنها اقدام جمعی و هماهنگی کشورهای این قاره را می‌طلبد.

چالش اجتماعی: در اغلب کشورهای آفریقایی که از آنها با عنوان «در حال توسعه» یاد می‌شود فرهنگ کار کاملاً متفاوت است و در یک مجموعه‌ی سازمانی، افراد زبردست فاصله‌ی خود را با قدرت فرد بالادست اندک می‌بینند و رفتار حسابگرانه‌ای در پیش می‌گیرند و ارتباطات، بیشتر بین افرادی است که دارای تاریخ و فرهنگ و قوم و قبیله و اعتقادات مذهبی مشترک هستند و این امر محدودیت خاصی در ظرفیت، توانایی‌ها و انعطاف‌پذیری در جامعه‌ی کاری به وجود می‌آورد. در کشورهای آفریقایی وجود جمع‌گرایی و زن‌سالاری عاملی است که با بهره‌مندی اخلاق‌گرایی مبتنی بر سنت‌ها و اعتقادات مذهبی موجب هنجارهایی است که فرد بر اساس کارآفرینی یا منفعت‌سازی سازمانی تشویق نمی‌شوند، بلکه به دلیل روحيات اخلاقی که به روابط بین فردی مساعدت می‌کند، مورد تشویق واقع می‌شوند. در واقع گرایش‌های رفتاری در جوامع در حال توسعه‌ی آفریقا، نشان از نوع ارزش‌گذاری در زمینه‌ی روابط «فردست» و «فرو دست»، پدرسالاری و وابستگی محیطی است. این امر چالش‌های جدی را در زمینه‌ی حرکت جامعه‌ی سنتی کشاورزی آفریقا به سوی صنعتی‌سازی و مدرنیزه کردن به وجود می‌آورد که نمود اصلی آن فقدان برنامه‌ریزی بلندمدت و دستیابی به منابع اقتصادی-فناوری و نیروی انسانی ماهر است (مقیمي، سلیمی و نوری، ۱۳۹۰: ۸۱-۸۵).

علاوه بر این موضوعات، آفریقا اکنون با مشکلات بسیار اقتصادی، فقر و بیکاری، وجود بیماری و مرگ و میر ناشی از مالاریا، ایدز، ابولا و ... مشکلات امنیتی، فعالیت‌های گروه‌های تروریستی،

جنگ و درگیری های داخلی رو به رو است. مشکلاتی که ریشه ی بسیاری از آنها را باید در سیاست ها و مداخله جویی های کشورهای غربی در این منطقه جست. سالهاست کشورهای غربی به بهانه های مختلفی چون دفاع از حقوق بشر، کمک به برقراری امنیت و ثبات، مبارزه با تروریسم در این منطقه حضور مستقیم و غیر مستقیم دارند.

در اکثر کشورهای آفریقایی وجود مشکلات فوق الذکر موجب شده تا زمینه های اولیه ی همگرایی تحقق نیابد و در نتیجه، انسجام درونی لازم برای اهداف مورد نظر دستخوش این مسائل گردد. از طرف دیگر اختلافات قومی و قبیله ای و مذهبی، احساسات قوم گرایانه ی افراطی و ناسیونالیستی و رشد تفکرات افراطی مانند گروه های تروریستی «الشباب» در سومالی، «بوکوحرام» در نیجریه، گروه «انصارالدین» در مالی و... از موانع اجتماعی همگرایی قاره ای به شمار می آید.

چالش سیاسی: حدوداً می توان پنج کشور آفریقایی دارای ثبات سیاسی طولانی مدت را که شرط ضروری توسعه است، برشمرد. آفریقا از ضعف ساختار اجتماعی و سیاسی خویش رنج می برد. یکی از دلایل این بی ثباتی مزمن، دشواری در اختیار گرفتن اصول دموکراسی است. به دست آوردن قدرت، در بدترین حالت به صورت کودتا، جانشینی خاندانی و یا در بهترین حالت توسط انتخابات کاملاً دموکراتیک است، اما سران دولتهای آفریقایی در نهایت بیشتر تسلیم وسوسه ی دیکتاتوری می باشند. فقدان ارتش مردمی، فساد، بی سوادی بسیاری از مردم، کیش شخصیت و ... موجب بروز درگیری های سیاسی و اجتماعی است. مردم آفریقا به صورتی ناخودآگاه، کارخانه ی تولید دیکتاتور هستند (Boni Teiga, 2016).

بی ثباتی سیاسی یکی از مهم ترین موانع همگرایی قاره ی آفریقا است. این امر ناشی از حکومتهایی است که در قالب دموکراتیک، ولی با روشهای غیرقانونی مانند تقلب در انتخابات و یا کودتا بر سر کار آمده اند و عدم پشتوانه ی مردمی سبب شده تا عامل قدرتهای بزرگ استعماری باشند. آنها به دولتهای غربی وابسته اند و تحت نفوذ آنها قرار دارند و بدون کسب اجازه از رهبران سیاسی کشورهای غربی قادر به تصمیم گیری نمی باشند. همچنین ساختار فکری و اندیشه ی نخبگان سیاسی آفریقا بر مبنای ایدئولوژی حزبی آگاهانه شکل نگرفته است و بیشتر به دنبال منفعت طلبی خویش استوار است، در واقع رهبران سیاسی کشورها به خاطر

اختلاف سلیقه و وابستگی های ذهنی به منافع ملی کشور خویش، از موانع همگرایی به شمار می آیند.

چالش اقتصادی: کشورهای آفریقایی از نظر ساختار اقتصادی به کشورهای استعمارگر سابق وابسته اند و از نظر توسعه ی اقتصادی در سطح نازلی قرار دارند. افزون براین، موانع گمرکی و بازرگانی، موانعی فراروی توسعه و نوگرایی است. از طرفی سطح توسعه در کشورهای آفریقایی دچار نوسانی شدید می باشد. در حالی که سرانه ی درآمد سالانه در افریقای جنوبی میزان قابل قبولی را بین کشورهای در حال توسعه دارد، برخی کشورها مانند زیمبابوه دچار فروپاشی در اقتصاد و تورّم کمرشکن شده اند.

فساد، یک معضل اساسی در آفریقا است که به ویژه بر نخبگان تأثیر می گذارد. در فقدان طرح های فردی یا جمعی برای تولید ثروت، دولت تنها گاو شیرده ای (منبع سرمایه ای) است که باقی می ماند. بدین ترتیب سیاست به عنوان بزرگ ترین ارائه دهنده ی مشاغل و تنها راه برای پولدار شدن قانونی یا غیر قانونی بدون کار شناخته می شود. این وضعیت مانع از هر گونه ابتکار شده و برخی مقامات دولتی را به زالوی واقعی تبدیل می کند، به ویژه کسانی که در قدرت هستند یا از نزدیکان مصادر قدرت می باشند. در نتیجه ناگهان اقتصاد کشور دچار باند بازی و فساد می گردد.

در واقع اگر پول وامکانات به جای از بین رفتن در اثر فساد، برای مردم سرمایه گذاری شده بود، آفریقا با جهشی بزرگ در مسیر توسعه قرار می گرفت. اما چه کسی حاضر است پول بدون کار و زحمت را رد کند؟ اغلب این افراد، کارمندان دولت و سیاستمداران در آفریقا هستند. امروزه، متأسفانه با تأثیر گذاری اندیشه ی فساد، گونه ی بشری با تفکیر سالم در حال انقراض است (Boni Teiga, 2016).

هیچ بازار مصرفی بهتر از آفریقا وجود ندارد؛ این همان چیزی است که برخی با شوخ طبعی، بسیاری از کشورهای آفریقایی را «گیرندگان جهانی» می نامند. چگونه می توان به توسعه دست یافت؛ زمانی که مصرف کننده ی تمامی کالاهای وارداتی باشید و هیچ کالایی تولید نکنید.

طنز این است که در ذهن بسیاری از آفریقایی ها این اندیشه نهادینه شده که جنس خارجی را ترجیح می دهند، حتی زمانی که کیفیت تولید محلی بسیار بهتر از جنس خارجی باشد. افراطی گرایی در مصرف کالای خارجی نه تنها پدیده ی اقتصادی، بلکه فرهنگی است. این روند

باید با ایجاد و نوآوری در پژوهش کیفیت تغییر یابد؛ به طوری که محصولات آفریقایی به رقابت در سطح بین المللی پردازند. آفریقا نباید انحصاراً بازار مصرف باشد؛ بر عکس، این قاره دارای تمامی زمینه های تولید است و در واقع، آفریقایی باید به خودباوری و اعتماد به نفس متکی باشد تا بتواند بر مشکلات تولید فائق آید.

کشاورزی همواره در رده ی پایینی از فعالیت های انسانی در آفریقا بوده و کشاورز یک شهروند طبقه ی دوم در نظر گرفته شده است. اکثر آفریقایی ها می خواهند کارمند دولت باشند و این کاملاً با وضعیت موجود، متناقض به نظر می رسد، همه ی کشورهای آفریقایی برای تحقق اساس توسعه به فعالیت در امور کشاورزی می پردازند؛ در حالی که با روش های روند توسعه ی بخش کشاورزی تناسبی ندارد.

باید اذعان نمود، از دیرباز، مردم آفریقا برای کشاورزی از ابزار ساده استفاده نموده اند؛ در حالی که اکنون بدون استفاده از ابزار آلات مدرن کشاورزی و سیستم مکانیزه نمی توان در خصوص تولید مواد غذایی به خودکفایی رسید، برای توسعه ی کشاورزی باید بازاریابی و تبدیل محصولات کشاورزی را به عنوان هدف در نظر گرفت. از آنجا که نتایج سرمایه گذاری در این زمینه تنها می تواند در میان مدت یا بلندمدت به دست آید، لذا سرمایه گذاران خارجی و دولت های آفریقایی علاقه ی اندکی بدین امر دارند. با این حال، رشد سریع جمعیت، افزایش تغییرات آب و هوایی و نیز استفاده از ابزار کشاورزی سنتی برای تولید محصولات نمی تواند جوابگوی میزان مورد نیاز تغذیه ی مردم این قاره باشد (Boni Teiga, 2016).

نئولیبرالیسم، نظریه ای که خواستار دخالت محدود دولت در اقتصاد، خصوصی سازی، افزایش رفاه و نظم پولی و مالی می باشد، در خط مقدم سیاست های اقتصادی در آفریقا بوده است. پس از دو دهه نظارت بر روند توسعه در آفریقا تحت پوشش «برنامه های تنظیم صندوق بین المللی پول»^۱ و «طرحهای تعدیل ساختاری بانک جهانی»^۲، اغلب محققان معتقدند که این برنامه ی یکپارچگی منطقه ای شکست خورده و بیشتر کشورهای آفریقایی را در اقتصاد جهانی به حاشیه رانده است. در حالی که تقاضا برای یک سیاست راهبردی، یعنی حذف موانع تجارت، برای باز کردن فضای اقتصادهای آفریقا بیشتر شده و چنین آزادی سازی باعث افزایش تجارت درون

1- IMF

2- SAPSs

منطقه ای در میان کشورهای آفریقایی نشده، اما در عوض در ارتباط با کشورهای قدرتمند غربی در اقتصاد جهانی سرمایه داری، گشایش بیشتری اعمال گردیده و این تجارت فزاینده در بیشتر موارد یک طرفه بوده است؛ در حالی که کشورهای غربی با محصولات تولید شده و یا ارزان تر تولید شده، کشورهای آفریقایی را به حاشیه رانده اند و باعث رکود صنایع یا غیرصنعتی شدن آفریقا گردیده اند (Margaret LEE, 2002:5).

علیرغم الگوبرداری اتحادیه ی آفریقا از ساختار یکپارچگی بازار «اتحادیه ی اروپا»؛ متأسفانه به دلایل مختلف، یکپارچگی بازار در این قاره به دلایل متعددی شکست خورده است: (۱) فقدان مزیت نسبی و اقتصاد مقیاسی؛ (۲) تفاوت های اقتصادی بزرگ بین کشورهای عضو؛ (۳) توزیع نابرابر از مزایا که نتیجه ی آن بیشترین بهره مندی را نصیب غول های منطقه ای (برخی کشورها) نمود؛ (۴) پیاده سازی «طرحهای تعدیل ساختاری بانک جهانی» در دستور کار منطقه ای که نتیجه ی معکوس و منفی داشت؛ (۵) هم پوشانی عضویت در سازمان های اقتصادی منطقه ای که منجر به بروز تضاد در موضوعات سیاسی و اهداف شد؛ (۶) عدم تعهد سیاسی به منطقه ی گرای؛ (۷) وابستگی به اعطاکندگان بودجه ی مالی خارجی برای تأمین بودجه ی برنامه ی منطقه ای که در ظاهر به آنها برای تصمیم گیری استقلال می بخشد. (۸) شکست در برخورد با واقعیت های محیط آفریقا.

بنابراین هژمونی آفریقا در زمینه ی اقتصادی تاکنون محقق نشده است و وابستگی اتحادیه ی آفریقا به ضمانت خارجی مانند اتحادیه ی اروپا، سبب بروز «تجدیداستعمار» در آفریقا می شود و مشکلات پابرجا می ماند.

از این رو نظریه پردازی به نام «مارگرت لی» برای عقیده است که رهبران آفریقایی باید استراتژی را که شامل همکاری منطقه ای و یکپارچگی منطقه ای است، اتخاذ کنند. چنین استراتژی، به واقعیت های آفریقایی منجر می شود و شاید ظرفیت آفریقا در هماهنگی بهتر به «بافت جهانی منطقه گرایی و جهانی شدن» منجر شود (Margaret LEE, 2002:22).

منطقه گرایی آفریقا از منظر مکتب کپنهاگ

قاره آفریقا تا پیش از جنگ سرد جایگاه خاصی را در عرصه ی روابط بین الملل دارا نبود، نظریه پردازان سیاست بین الملل مانند «هانس مورگنتا» در کتاب «سیاست بین ملت ها» (

(Morgenthau, 1985:369) بر این موضوع تأکید گذارده و «کنت والتز» نیز نظر مشابهی در این زمینه داشته است (Waltz, 1979:72-73).

در دوران جنگ سرد، قاره ی آفریقا تحت پوشش تقابل و منازعه بین دو قدرت شرق (اتحاد جماهیر شوروی) و قدرت غرب (آمریکا) قرار داشت و بیشتر در چارچوب یارگیری نظام دو قطبی جهان، کشورهای آفریقایی، وابستگی بین المللی خویش را در یکی از دو قطب دنبال می کردند. در اوج جنگ سرد، مستعمرات آفریقایی به استقلال دست یافتند، ولی همچنان از نظر سیاسی و اقتصادی در حاشیه باقی ماندند.

پس از پایان جنگ سرد، قاره ی آفریقا، اهمیت سیاسی و امنیتی محدود خویش را در عرصه ی بین الملل از دست داد و پایان رقابت دو قطبی سبب شد که موضوع نفوذ در آفریقا رو به کاهش گذارد. اما در دهه های اخیر و به ویژه حمله ی تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، این موضوع مورد استدلال قرار گرفت که آفریقا، به ویژه منطقه ی آفریقای زیر صحرا، از نظر امنیت جهانی مهم تر از دوران جنگ سرد است؛ زیرا در این زمان آمریکا که همواره به سبب ویژگی جغرافیایی و دور بودن، در معرض تهدید امنیتی قرار نداشت و دشمن اصلی آن از لحاظ جغرافیایی، قدرت شرق بود، به یکباره توسط تروریست هایی که در پشت دولتهای ضعیف و درمانده ی جهان از جمله آفریقا خود را مخفی ساخته بودند، جامعه و سرزمین آمریکا را از درون مورد تهدید تروریستی قرار دادند. در واقع، نگرانی های امنیتی سبب شد که کشورهای غربی بر میزان همکاریهای امنیتی خود با آفریقا افزودند و یا از شکل گیری امنیت نوین آفریقا و ایجاد بلوک منطقه ای حمایت کنند (بخشی، ۱۳۸۸: ۳۵). برای مثال، دولت فرانسه توافقات و قراردادهای امنیتی ویژه ای (ایجاد پایگاه نظامی، آموزش ارتش) را با کشورهای سنگال، ساحل عاج، گابن، جمهوری آفریقای مرکزی و چاد منعقد نموده و هر سال مانور نظامی مشترک دریایی و زمینی با آنان اجرا می نماید. به واسطه ی همین قرارداد بود که پس از اوج درگیری های خشونت بار داخلی پس از انتخابات ساحل عاج بر سر احراز مقام ریاست جمهوری به این کشور لشکرکشی نمود و «لوران گباگو»^۱ رئیس جمهور سابق و بازنده ی انتخابات را دستگیر و محاکمه ی نظامی کرد.

^۱ - Laurent Gbagbo

در عین حال، سیاست دولتهای مختلف آمریکا در هر دوره نسبت به قاره ی آفریقا متفاوت است، همانگونه که در نوع عملکرد آن می توان به تقسیم بندی دوست(مغرب و کنیا) و دشمن(لیبی و آنگولا) در دوران جنگ سرد اشاره کرد و یا دوره ی ریاست جمهوری «کلینتون» که مبنی بر چند جانبه گرایی، گسترش مردم سالاری و تقویت و ارتقای حقوق بشر و همچنین بخشش بدهی آفریقا و... بود و یا دوره ی «جورج دبلیو بوش» که کم اهمیت بودن قاره ی آفریقا از نظر منافع راهبردی برای آمریکا عنوان شد و تنها پس از حمله به برج دوقلوی مرکز تجارت جهانی در یازده سپتامبر ۲۰۰۱، موضوع آفریقا اهمیت یافت.

با توجه به تغییر در معادلات بین المللی، تأثیر دولت های ضعیف آفریقایی در عرصه ی بین الملل روبه افزایش نهاد و به عنوان محلی برای گسترش درگیری های داخلی و منطقه ای، ایجاد هزینه های امنیتی و ضرر و زیان اقتصادی برای کشورهای همسایه در نظر گرفته شد. اما باید توجه داشت که نیاز امنیت ملی آمریکا به قاره ی آفریقا با منابع نفت آن ارتباط بالقوه ای دارد؛ زیرا منابع و ذخایر نفتی آفریقا قادر است، وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه را کاهش دهد. آفریقا دارای سومین ذخایر نفتی جهان است و شرکتهای آمریکایی در دو کشور نیجریه و آنگولا سالانه بیش از ده میلیارد دلار سرمایه گذاری می کنند و علاوه بر آنها، در کشورهای دیگری مانند چاد، غنا، سنگال و... ذخایر نفت کشف شده و به همین سبب آمریکا، پیمان ها و همکاریهای اقتصادی و نظامی خود را با این کشورها افزایش داده است.

بازیگران امنیت منطقه ای از منظر کپنهاگ

با توجه به شرایط و وضعیت موجود در قاره ی آفریقا، این موضوع مطرح می شود که آفریقا مجموعه ی مستقل امنیتی است یا از لحاظ امنیتی در چارچوب زیر مجموعه ی امنیتی دولت های خارجی است.

«بوزان» در کتاب «مناطق و قدرت ها: ساختار امنیت بین الملل» نظریه ی «مجموعه ی منطقه ای امنیت» را مطرح نمود(۱۳۷۸ : ۲۳). این نظریه، جهان را به خوشه های گوناگون تقسیم بندی می کند که در قالب تقسیم مناطق از لحاظ جغرافیایی است. در واقع از نظر وی هر خوشه یا مجموعه های منطقه ای خود یک یا دو قطب هستند و برای مثال در جنوب آفریقا سیستم تک قطبی و در آسیای جنوب شرقی دو قطب برتر(هند و ایران) وجود دارد. طبق

تحلیل «بوزان» در مجموع، منطقه‌ی آفریقا به چهار حوزه تفکیک می‌شود؛ یک حوزه مربوط به کشور توسعه یافته، مانند آفریقای جنوبی و کشور در حال توسعه، مانند مصر، توسعه نیافته، مانند جمهوری دموکراتیک کنگو و توسعه ستیز، مانند آنگولا است؛ ولی «بوزان» کل کشورهای آفریقایی را به واسطه‌ی استقرارشان در یک منطقه، در یک مجموعه‌ی امنیتی قرار می‌دهد. از نظر «بوزان» امنیت منطقه‌ی نوعی نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن، دارای یک نگرانی و تشویش خاطر همسو، مشترکات تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی می‌باشند و کشورها بر اساس نگرانی‌ها و درک مشابه از تهدیدات، به منظور حفظ و بقای خویش، قواعد و ساز و کارهای مشخصی را درپیش می‌گیرند. اما برخی نظریه پردازان معتقدند که در این سطح تحلیل، نقش عناصر فرمانطقه‌ای (مانند دولتهای غربی در تشکیل و سازماندهی و حمایت از گروه‌های تروریستی) در بروز و ظهور ناامنی و درگیریهای قومی و مذهبی را ناچیز شمرده اند (نصری، ۱۳۸۴).

در واقع قدرتهای غربی برای از بین بردن ظرفیت و توانایی‌های منطقه و ایجاد هراس در بین همسایگان منطقه‌ای به منظور فروش سلاح و تجهیزات نظامی دست به این اقدام می‌زنند و نیز پس از ایجاد درگیری و منازعه، تحت عنوان ایجاد ثبات و آرامش و امنیت، با اعزام نیروی نظامی و حضور در کشورهای درگیر، دخالت خود را اعمال می‌نمایند.

نتیجه گیری

در این نوشتار به این سؤال پرداخته شد که «منطقه گرایی در آفریقا با استفاده از مکتب کپنهاگ چگونه قابل تحلیل است؟» با عنایت به آنچه که بر اساس مکتب کپنهاگ ترسیم گردید؛ امنیت، امری تک بعدی و تنها دارای وجه نظامی نیست، بلکه مؤلفه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی نیز در آن دخیل است و نیز در زمینه ی مفهوم امنیت منطقه ای و تحلیل آن نباید نقش عناصر فرامنطقه ای به فراموشی سپرده شود. همچنین در خصوص امنیت می توان اذعان داشت که مکتب کپنهاگ، الگوی بسیار مناسبی برای تحلیل و درک بیشتر تحولات و چالش های منطقه ی آفریقا است. بدین صورت، هر کشور آفریقایی که دارای ثبات سیاسی و امنیت داخلی است، روند صلح و آرامش و توسعه ی اقتصادی و اجتماعی و همگرایی با کشورهای همسایه برقرار کرده و تأثیر مثبت خود را بر منطقه نیز گذارده است؛ برای مثال به کشور آفریقای جنوبی می توان اشاره نمود که در مجموعه ی امنیتی منطقه ای پیرامونی خویش، فرآیند تحول و توسعه را به خوبی با برنامه ریزی اجرا نموده و موفق بوده است. مناسبات آن با اتحادیه ی اروپا گسترده شده و پیشرفت های مهم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشور آفریقای جنوبی جلوه گر گردیده است.

به هر حال در چارچوب مطالعات امنیتی، اتحادیه ی آفریقا با انسجام در راهبرد های امنیتی و اقتصادی می تواند همچنان به عنوان مرجعی قابل اتکا و اعتماد ایفای نقش نماید. آفریقا با چالش های امنیتی بزرگی اعم از تروریسم، خشونت و افراطی گری و تجارت مواد مخدر مواجه است که همه ی اینها مانعی در برابر توسعه ی پایدار است و مقابله با آنها اقدام جمعی و هماهنگی و همگرایی کشورهای این قاره را می طلبد.

اتحادیه ی آفریقا در مسیر حل چالش های متعددی که قاره ی آفریقا با آن دست به گریبان است، موفقیت کمی را کسب کرده است، چالش هایی که طیف وسیعی از موضوعات را در شمال و غرب و شرق به وجود آورده است. واقعیت این است که اتحادیه ی آفریقا از ابزارها و ظرفیت های زیادی برای حجم زیاد مشکلات قاره برخوردار نیست و کشورهای قاره ی آفریقا به لحاظ سطح سیاسی و اجتماعی هم اختلاف زیادی دارند.

به این لحاظ، علیرغم تلاش های زیادی که بین کشورهای آفریقایی جهت رسیدن به نوعی از اتحاد و پیش بردن سیاست های توسعه ی امنیتی و اقتصادی پایدار صورت می گیرد؛ ولی

طیف وسیع چالش‌های این قاره به همراه ناتوانی دولت‌های ضعیف و یا شکست خورده و تروریسمی که دائماً در حال گسترش به مناطق مختلف این قاره می‌باشد، امیدهای کمی برای بهبود اوضاع وجود دارد. در عین حال، چشم‌انداز روشنی برای انجام اصلاحات در این اتحادیه دیده نمی‌شود، زیرا زمان ریاست دوره‌ای «پل کاهامه» بر اتحادیه‌ی آفریقا در ژانویه‌ی ۲۰۱۹ پایان می‌یابد و قرار است «عبدالفتاح السیسی»، رئیس‌جمهوری مصر، ریاست دوره‌ای این نهاد آفریقایی را برعهده بگیرد که گویا تمایل چندانی به اصلاحات مورد نظر «کاهامه» ندارد. ولی این موضوع به مفهوم نادیده گرفتن اقداماتی نیست که از سوی اتحادیه‌ی آفریقا برای کم کردن مشکلات انجام می‌گیرد.



منابع:

۱. اولف، انگل و اولسن، گورم رای (۲۰۰۵)، *آفریقا و کشورهای شمال: بین جهانی شدن و به حاشیه رفتن*، ترجمه بخشی، احمد، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۲. بوزان، باری، (۱۹۸۳)، *مناطق و قدرت ها: ساختار امنیت بین الملل*، ترجمه قهرمان پور، رحمان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. بوزان، باری (۱۳۷۹)، *آشنایی با مکتب کپنهاگ در حوزه مطالعات امنیتی*، فصلنامه مطالعات راهبردی (پژوهشکده مطالعات راهبردی - مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری)، سال سوم، شماره سوم.
۴. حاجی مینه، رحمت (بهار ۱۳۹۲)، *مکتب کپنهاگ: آموزه ها و مفاهیم*، خبرنامه مطالعات جهان، نشریه داخلی انجمن ایرانی مطالعات جهان، سال اول، شماره ۲، (صفحه ۱۵ تا ۱۹).
۵. طالشی صالحانی، حسین (پاییز و زمستان ۱۳۸۰)، *قاره آفریقا: از سازمان وحدت آفریقا تا اتحادیه آفریقا*، فصلنامه مطالعات آفریقا، - شماره ۴.
۶. عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، *نظریه های امنیت*، مقدمه ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، جلد اول، (۴۳۶ صفحه).
۷. فارل، ماری، هتنه، بژورن و لانژن هوو، لوک وان (۲۰۰۵)، *سیاست جهانی منطقه گرایی*: تئوری و عمل، ترجمه آقایی، سید داوود و طاهری، ابراهیم، انتشارات خرسندی، چاپ اول.
۸. کولایی، الهه (بهار ۱۳۸۹)، *جمهوری اسلامی ایران و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی*، مجله ژئوپلیتیک، شماره ۱۷ علمی- پژوهشی / ISC / (۳۷ صفحه - از ۷۵ تا ۱۱۱)
۹. مقیمی، سیدمحمد، سلیمی، سیدباقر و نوری، روح الله (۱۳۹۰)، *نظامهای اداری تطبیقی پیشرفته*، انتشارات نگاه دانش، چاپ اول.

۱۰. نصری، قدیر (۱۳۸۴)، *تأملی روش شناختی بر مکتب بافتار منطقه ای امنیت*،

فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۹، ص ۵۸۹.

11. Buzan, Barry, (1983), *People, states and fear: The National Security Problem in International Relations*, London, Harvester: Wheatsheaf, London, p. 105.
12. Buzan, Barry, (1994), «National Security in the PostCold War Third World», *Strategic Review of South Africa*, vol. XVI, n° 1, p. 1-55.
13. Buzan, Barry, (1991), "New Patterns of Global Security in the Twenty-First Century." *International Affairs*, p. 431-451.
14. Buzan, Barry, (1981), *People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era*, Hertfordshire: Harvester Wheatsheaf.
15. Buzan, Barry, (1998), "Security, the State, the "New World Order," and Beyond." *On Security*. Ed. Ronne D. Lipschutz. New York: Columbia University Press, ch.7.
16. Buzan, Barry, (2006), "The 'War on Terrorism' as the New 'Macro-Securitisation'?" *Oslo Workshop*. Oslo, p. 1-25.
17. Buzan, Barry; Waever, Ole; de Wilde, Jaap, (1998), *Security: A New Framework for Analysis*, Lynne Rienner Publishers Inc.
18. Farrell, Mary; Björn Hettne and Luk van Langenhove, (2005), *The Global Politics of Regionalism: Theory and Practice*, London: Pluto Press.
19. *Morgenthau*, Hans J., (1973), *Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace*, New York: Alfred A. Knopf, 5th Ed, p. 198 - 386.
20. Waever, Ole, (1998), "Securitization and Desecuritization." *On Security*. Ed. Ronnie D. Lipschutz. New York: Columbia University Press, ch. 3.
21. Waever, Ole, (2004), "Copenhagen New Schools in Security Theory and their Origins between Core and Periphery", Paper presented at the annual meeting of the International Studies Association, Montreal, March 17-20.
22. Waltz, Kenneth Neal, (1979), *Theory of international politics*, Addison-Wesley Pub, p.72-73
23. https://www.researchgate.net/publication/252966354_REGIONALISM_IN_AFRICA_A_PART_OF_PROBLEM_OR_A_PART_OF_SOLUTION / Margaret LEE / January 2002.
24. <https://www.mehrnews.com/news/3722724/۱۳۹۵/فاطمه محمدی>
25. <http://www.slateafrique.com/101049/economie-croissance-pays-africain-anglophones-meilleurs-que-les-francophones> / Marcus Boni Teiga/ 05/10/2016
26. <http://www.rfi.fr/afrique/20181119-union-africaine-sommet-addis-abeba-reformes-mode-emploi-ethiopie-kagame>

27. <https://au.int/en/pressreleases/20181117/african-union-extraordinary-summit-reforms-begins-aim-%E2%80%9C-make-africa-stronger>

